

میآمد و در تواریخ هم ضبط میشد بهر حال در او آخر ایام ناد در شاه باردیگر
یزد در مضیقه افتاده و بعد از حکومت میرزای رضی تعدیات بسیاری بر مردم این
دیار وارد شده و کار بجوادنی کشیده که ذیلا اشاره میشود

یزد در حکومت محمد رضا بیک اعرج اصفهانی

مورخین مینویسند چون حکومت بر محمد رضا بیک اعرج (لنک)
اصفهانی قرار گرفت آتشی در یزد افروخت که نمرود از شراره اش آتش بجایان
بود زیرا عوارض سه ساله که بوسیله میرزای رضی از جانب سنی الجوانب
شهریاری بخشیده شده بود خود سرانه باز طلبد و بطوریکه در تاریخ خوانین
(جامع جعفری) متعرض است کار بجائی کشید که زنان بی تقصیر و اطفال صغیر
را بگرو میبرد و زرمیجست و اگر از طرف اولیای ایشان بسبب تنگدستی
قصور میشد آنها را در شکنجه میانداخت و پیوسته فریاد و فغان و ضجه و ناله
از نارین قلعه بلند بود و شیزگان چند را چون کنیزانی که در ادوار توحش
می فروختند فروخت بشر را بجای متاع حراج میکرد و خراج میگرفت از بس
یزدیان تظلم بدر بار بردند فرمان عزل اعرج فرستاده شد ولی آسایش
مردم رخ نداده از چاه بچاله افتادند چه اعرج رفت و نجفقلی بیک ترك آمد
و هنوز مردم نفسی تازه نکرده بودند که تعدیات اعرج تازه شد بلکه این
مامور ترك تعدی را از اندازه گذرانید یزدیان دیدند کسی جز خودشان
این فتنه را فرو نهد نشانید لهذا جمعی از غیوران دلیر دست از جانب
شسته در کعبن نجفقلی نشستند و کسانیکه نامشان ثبت تاریخ است شبانه بر سرش
ریختند و تنش را از بار سربك ساخته بر خاک هلاك انداختند اما بعد از
انجام این کار بیم و هراسی شدید با ایشان رو کرده سخت اندیشناك شدند
که اگر چشمه خشم نادری بجوشد کدام خاکی تواندش بپوشد پیوسته در پی
واسطه و وسیله و تدبیر و حيله میگشتند بالاخره گرگین خان گرجی را که در

حکومت نجفقلی بیگ شرکت و مساهمتی داشت و تازه کدورتی در میان پدید شده بود و بسبب آن کدورت دست از کار کشیده بتفت رفته و از امور کناره گرفته بود باز طلبیدند و او از تفت بشهر آمده دو از ده نفر از مرتکبین قتل نجفقلی را که هم جرمهای دیگر مرتکب شده بودند گرفته از ایشان کیفر کشید و گزارش را بدربار فرستاد و خود بحل و عقد امور پرداخت و باز مردم اندکی بر نگرانی خود باقی بودند که ناگهان دست قضا فرمان دیگری امضاء کرده در سال یکهزار و یکصد و شصت هجری که تقریباً هشت سال بود اهالی در کمال گرفتاری بودند خبر شهادت نادر شاه افشار را شنودند و چون تاریخ آنرا تطبیق نمودند قتل نادر و نجفقلی هر دو در یکشنبه یازدهم جمادی الثانی اتفاق افتاده بود! اما گرگین گرجی هم پس از آنکه بر قتل نادر شاه جرئت اقامت نموده شبانه از یزد بیرون شده عزیمت خراسان نمود

حالت یزد بعد از شهادت نادر شاه افشار

همین که گرگین خان از یزد در خت بر بست اطفعلی خان نامی خود سرانته بجایش نشست ورشته رتق و فتق امور را بدست گرفت ولی طوولی نکشید که خبر جلوس علیقلی خان افشار [برادرزاده نادر] منتشر شد و علم خان نامی نامزد حکومت یزد شده با فرمان علیقلی خان و دو یست نفر از غلامان ترک عزیمت یزد نمودند اما بر اطفعلی خان ناگوار آمد که هنوز بر توسن مراد ننشسته فرود آید از اینر و خیال خامی پخته جمعی پخته و خام گرد خود گرد آورد و زور و د علم خان جلو گیری کرد ولی کاری نساخت جز اینکه جان بیاخت و جای از جهان پیرداخت علم خان پس از قتل اطفعلی خان بر مقرر فرمانداری نشست و قصه ها در بلاهت و سفاقت او گفته شده که تاریخ را فایده تی نیست و از نقل آنها خود داری میشود همین قدر معلوم است که مردی هوشمند نبوده ولی با بلاهت متعددی هم نبوده و بر سر هم حکومت

او نیز منجر بحوادثی شده که در طلیعه اقتدار خان بزرگ مذکور خواهد شد

محمد مؤمن خان و محمد تقی خان

از پیش ذکر شد که فقط دو خواهرزاده عنایت سلطان بسبب کودکی و کوچکی از شرافاغنه محفوظ مانده در اصفهان نجات یافتند و از آنجا بیزد آمده در بافق متوطن گشته و آنها دو برادر بودند نخست محمد مؤمن - خان و سپس محمد تقی خان و بطوری که در جوامع جعفری متعرض است ایشان پسران میرزا محمد باقر بودند که در بزد و بافق باصالت و نجابت و بزرگی زادگی معروف بوده : در او اسط سلطنت نادر شاه محمد مؤمن خان بحکومت مکرمان منصوب شد و پس از مدتی معزول شده بیزد آمد و مینویسند او مردی بود با عاطفه و مهر بان و رقیب القلب چندانکه در تعذبات نجفقلی بیگ ترک نتوانست ناله مسکنت و بینوائی مردم را بشنود نزد نجفقلی بیگ رفته چون نتوانست بهیچ قسم دیگر دست او را از اجحاف و تعدی کوتاه نماید لا جرم ضمانت کرده و استمهال نمود که اگر مردم بزد تا مدت معینی مالی که او میطلبد نپردازند محمد مؤمن خان از مال خاصه خود تا دیه نماید نزدیکانش ملامتش کردند که مردم بزد نادارند و شمارا هم آن مقدار دارائی نیست این مردم دیناری از آن را گذشت نمیکند این چه تعهدی است که میکنی؟ در پاسخ گفت مثلی است مشهور از این ستون بان ستون فرج است با فرض اینکه کار بازار من منتهی شود آزار و شکنجه یک نفر شخص من از اینهمه زجر و عقاب که بر زن و بچه مردم میرسد بهتر است محملاً یا م مهلت بسر آمد و مالی وصول نگشت ما سورین حکومت خواستند از شخص مؤمن خان مطالبه نمایند و راه سختی و درستی بیابند ولی از نرمی خوی و گرمی آبروی او شرم میکردند و با هم میگفتند آیا پایان این کار بکجا میانجامد بالاخره تصمیم بر آن شد که تا آخر ماه صبر کنند اگر چیزی حاصل نشد خانرا بمهمیز

مطالبه بسته مال را و اصل کنند چند روزی بیشتر از آن تصمیم نگذاشته بود که حادثه قتل نجفقلی بیگ حادث گشت و از آن پس تغییرات پی در پی خائرا از مأمورین و شکنجه ایشان مصون داشت و این تصادف مزید بر ارا دت مردم گشت و ناگفته نماند که خاندان ایشان بمؤمن حسین معروف که ذکرش در تذکره شعراء گذشت منسوبند و نزد اهل یزد محبوب و مطلوب

آقا محمد تقی خان (خان بزرگ)

محمد تقی خان که بخان بزرگ مشهور بوده و هست تولدش از صلب میرزا محمد باقر و رحم فاطمه بیگم خواهر عنایت سلطان از سادات عقیلی در سال ۱۱۲۹ هجری در قصبه بافق اتفاق افتاده بعد از اسارت باصفهان و مراجعت یزد در مستطالراس خویش مشغول تحصیل علم و ادب و کسب کمالات گشته تا موقع حکمرانی علم خان سفیه در آنجا بود عمرش نزدیک بیسی رسیده بود که جمعی از اکابر یزد با علم خان سر مکابره بر داشته ضمناً علم بجانب بافق افراشته خان بزرگ را بیزد طلبیدند اشخاص متعینی مانند میرزا اسمعیل کلانتر و میر سید مرتضی وزیر صاحب مسجد و وزیر و مراد علی بیگ بایندرو برادرانش در این دعوت شرکت داشتند و چون محمد تقی خان مزاج همه را مستعد قبول دید دعوت ایشان را اجابت نمود در سال ۱۱۶۱ عنان عزیمت را بیزد معطوف داشت و آنسال نخستین سال از سلطنت علیقلی خان افشار بود که خان بزرگ با هفتاد تن از دلاوران بافق که همه در چابکی بی نظیر بودند بیزد آمده در کوی مال میر فرو درآمد و در منزل میرزا عظیم از سادات جلیل مال میر مقرر گزید و در همان روز و در شرحی که در تاریخ است از حاج تقی چندقی کلانتر کوی شیخ دادزهر چشمی گرفت و از آن پس متوجه نوکرهای علم خان شد بالاخره کار بدانجا کشید که علم خان و نوکرانش شبانه نمد بر تخته پلهای قلمه و دروازه کشیدند که صدای پای

ایشان مدعیان را خبردار نسا زد و بدینگونه فرار کرده یزد را بخان بزرگ
 واکذاشتند پس از فرار آنها مجلس مشورتی اراسته و اکابر یزد متفقاً عرض
 بعدلشاه نوشتند که چون تمام خان با وجهه سفاقت دست بمال و ناهوس مردم
 زده و بار عیت که امانت پروردگار است راه خیانت پیموده ناچار مردم
 بستوه آمده او را اخراج کردند و اکنون همگی مطیع دولتند (حکم آنچه
 تو فرمائی * امر آنچه تو اندیشی) چون قاصد بصوب مقصود رسید دریافت
 که عادلشاه بتبع یکی از ملازمان ترك ترك زندگی گفته و شاهرخ میرزا بجایش
 نشسته از ابن روهمان عرضه را پیک دانابشاه تازه رسانده شاهرخ آنرا
 بفال نیک گرفته که در آغاز کار بی گیر و دار دیاری بتصرفش در آمده رقم
 فرمانداری را بنام محمد تقی خان فرستاده خان بر مقرر حکمرانی استقرار
 یافت و یزد از شور و فتنه آرام گرفت میرزا جعفر منشی مینویسد یزدیان
 بقدری در این انتخاب شاد شدند که همانروز و روز قاصد جشن گرفتند و
 شادبها آغاز کردند

چند کلمه از تغییرات و تطورات دور زند و افشار

چنانکه زبان تاریخ گویند بعد از عادلشاه (برادر نادر) شاهرخ
 میرزا فرزند رضاقلی میرزا الوای شاهی افراشته خراسان را مرکز
 خود ساخت و باز آزادخان افغان سر برداشت و چند روزی بیروزی
 رسید و با شاهد مراد هم آغوش گردید پس نوبت سلطنت بزندیه رسید نخست
 کریمخان زند و کیل برار بکه سلطنت نشسته چراغ جلالتش بر و غن عدالت
 دوامی کرد بعد از آن علیمرادخان عروس مراد را در بر کشیده و او پسر
 زکریخان بود که ما مور جنگ با مخالفان شده در صفهان پشت گرمی سپاه انبوه
 بشکوه سلطنت رو کرد و تا هفت سال سر با فر شاهی آراست سپهر ابوالفتح
 خان پسر کریمخان بعزم تنبیه علیمرادخان بوضت نمود در ایزدخواست

قتل علیمراد خان را نیز در خواست و چند ماهی ابو الفتح خان سر و تن بتاج و کمر بیاراست آنگاه محمد صادق خان برادرزکی خان لشکر بشیر از کشیده ابو الفتح خانرا که برادرزاده اش بود بکشت و بر جایش نشسته تا یکسال از اورنگ شاهی برنخواست و هم چنین جمعفرخان چندی جزء ملوک طوائف بود و در هر کوئی طائف تا درگذشت لطفعلی خان جانشین او گشت تا کار بدست محمد حسنخان قاجار افتاد یعنی مقدمه را فراهم کرده خودش کشته شد و نتیجه کارهایش بمحمدخان خواجه رسید و پس از سه سال او هم کشته گشته دوران سلطنت مستقل و بادوام فتحعلی شاه فرا رسید و در همه این احوال خان بزرگ (محمدتقی خان) در یزد حکومت داشت و بکار ساختن و اجرای قنوات و صدقات جاریه بشرح آتی مشغول بود و با کمال مهارت ز ما مداران عصر را هر يك از پی دیگری خشنود و برای خود نگاه میداشت

موکب کریمخان زند در یزد

در سال ۱۱۷۲ که بحبوحه اقتدار شهریار زندی نژاد بود خطه یزد بموکب شهریار ی سرا فراز گشت کریمخان وکیل فرزندان اقاخان با برادر خود محمد زکینخان یزد آمده در باغ دولت آباد که از بناهای جدید الاحداث خان بود نزول اجلال فرمود دیرگاهی بود که بدخواهان خان ترزند سعی شده گاهی از تمرد و خود سریش میگفتند و می در تمول و ثروتش مبالغه میراندند این شد که شهریار زندی نژاد بوسیله برادر خود پیغام فرستاد و پیشکشهای شاهانه طلبید گویند در آن سفر خان هر چه را دارا بود حتی از اندوخته های پدران خود همه را پیشکش کرد و آبروی خود را بدست آورد چنانکه هنگام حرکت موکب شاهی بطهران برای سرکوبی محمد حسن خان که پس از چهل روز اقامت یزد صورت بست دست خان بزرگ بکلی از مال دنیا تهی مانده بود ولی در مقابل آن خسارت کمر شکن تقرب و آبروی او چنان

برقرار ماند که همسفر شانه گشت و قدرش از ماه در گذشت : کریمخان وکیل نواب میرزا محمد علی و خان بزرگ را بملازمت رکاب پذیرفته ایشان را همراه برد و نیز در این میرزا اسمعیل کلانتر سپرده او را با خلعت و فرمان از عقد این فرستاد و انتصاب او هم ایجاباً انقلابی کرد که ذیل بیان میشود

خود سری میرزا اسمعیل کلانتر

بعد از آنکه خان بزرگ بملازمت رکاب شهریار زند و کیلی بطهران رفت میرزا اسمعیل کلانتر درین دهوای خود سری کرده از سر اول نقشه آخر کار را چنان کشید که چون خان باز آید او را ره ندهد و زمام را از کف نهد مقدمات از عدت و عدت و استحکامات فراهم ساخت پس از مدتی که دوره سفر خان سپری شد و عزیمت بازگشت نمود گزارش باورسانیدند که کلانتر استعدادی گرد کرده در کمین است خان بدو تن مأمور مالیات که درینزد بودند یکی آدینه سلطان نام داشت و دیگری رجبعلی سلطان نوشت که مراقب باشید اگر در خلال ورود ما نیز در کلانتر بخواهد بگریزد نگذارید تا من بیدار جملا خان بیزدنزدیک شد و کلانتر از بیروی خود دور دید که از عهده کار بر آید شبانه عزم فرار کرد بی خبر از اینکه اشخاصی نگهبان او بند حالی گرفتار نشد و بورود خان چوب و فلک حاضر شد چنان چوبی خورد که صدایش بفلک رسید و از آن پس خانه نشین گردید اما از آنجا که گفته اند دم مار گندن و او را زنده بکنار افکندن از حزم دور است و بخطر نزدیک کلانتر بعد از سه ماه که زخم پایش ملتئم گشت رنگ دیگر بخت پیکی نزد شاهرخ خان طغرا حاکم فرمان فرستاد که اگر عازم یزد شوید من بر معاونت جازم با گروهی انبوه از سپاه و ملازم : شاهرخ خان هم بی اندیشه عاقبت باجمعی بد عاقبت رو بیزد نهادند و در پی فتنه تازه افتادند پیش از ورودشان خانرا از مکائد کلانتر آگاهی دست داده دروازه ها را بکشیکچیان سپرد و با کمال

احتیاط متوجه کار بود شاهرخ خان برخلاف انتظار یزدیان را بیدار
 کار دیده از نقشه غافلگیری که کشیده بود مأیوس شد و چون دروازه ها
 را بسته و معتمدین خانرا در پس آن نشسته یافت روحی نام بد فرجامی را
 که قاصد کلانتر بود جلو فرستاد که مگر حیلۀ اندیشد و راهی برای ورود سپاه
 بدست آر در روحی بی روح راه فتوح را از دیوار دروازه سید گل سرخ گشوده
 دیوار سوراخ نموده خود را بدرون انداخت و بچالاکي دروازه کو شکنو
 را باز کرده همه سپاه را وارد ساخت و هنگامی خبر بخان رسید که کار از دست
 و تیر از دست رفته بود ناچار باسی سوار خود در اقلعه محمود آباد در نیم فرسخی
 یزد در سائیده منتظر پیش آمد شد ندو بی فوت وقت بیکی تیز رو بشیر از فرستاده
 قضا یار را بشهر یار زندی نژاد گزارش داده خود نیز مویسای دفاع نشسته
 دو هفته پیش رفته بود که چهل هزار سوار بقیادت علیمراد خان و خدامراد
 خان زند و خسر و خان مکرری و سید تلیخان عرب بجناح تعجیل از فارس
 گسیل شده یزد در سیدند و در آن دو تاع شاهرخ خان با کمال اطمینان بمقر
 حکمرانی نشسته امور را فیصله میداد و پردگیان خان را از نخستین روز
 بنسبچیان خاصه خود سیرده بود که از تندی و بی حرمتی ارذال مصون
 باشند ولی اشیاء قیمتی و زین و یراق زرین هر چه در بساط بود تصرف کرده
 بود و ضمناً عمله و شکره گماشته بود که در اطراف قلعه محمودآباد بر جهابازند
 برای اصابت گلوله بدرون قلعه بی خبر از اینکه در واسط کار خان و
 همراهان شبانه و نهانه از قلعه بیرون رفته و بجانب ندوشن شتافته اند بحمل
 در این حیص و بیص سپاه شیراز رسید و شاهرخ خان آگاه گردید و شبانه
 راه فرار را گرفته بجایگاه خویش بازگشت در عرض راه قلعه بها باد را
 بوی نشان دادند که از قلاع خاصه خان است و او بطمع افتاد که آنرا تاراج
 نماید غافل از اینکه گفته اند (هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ
 خفته باشد) بالجمله چون شاهرخ بادزرخ برخ شد تا گمان دور باش کلوته او را از

حقیقت حال خبر دار کرده هنوز تصمیمی بر جلورفتن و عقب نشستن نگرفته بود که گلوله های پی در پی رسیده یکی از آنها بمغز کله اش اصابت کرده او را از یاد در آورده باندك فاصله این خبر بیز در سیده رقم حکومت کرمان بنام همان خدا مراد خان زند از دربار وکیل در خواست شد و فوری با جابت مقرر و ن شده خدا مراد خان بکرمان رفت و خان بزرگ در یزد در جای خود نشست و مردم هر دو شهر از سوء سیاست شاهرخ خان طغرا خلاص شدند زیرا مینویسند شاهرخ خان بقدری شدیدالسیاسه بود که قتل انسان و پشه در نزد او و یکسان بود چنانکه بقالی شاکی شد که فلان غلام ماستی از دکانم خورده و بهای آنرا حاشا کرده فرمان داد غلام را حاضر کردند حقیقت را پیر سیده غلام منکر گردید فوری امر کرد شکمش را دریدند و چون ماست را دیدند بیقان گفت اگر اثری از ماست در شکم او نبود تراهم شکم بر سر ماست دریده میشد

یزد و میر رفیع خان عرب عامری

اعراب عامری از قدیم الایام در بلوک برزاوند از توابع اردستان اصفهان بجلادت مشهور بوده (۱) برخی از آنها در نیا بانک و جندق و طبس (گلشن کنونی) و سمنان و دامغان تا اردکان یزد توطن داشته در فتنه افغان رئیس اعراب عامری میر رفیع خان پسر شمشیر خان بود در سال ۱۱۶۶ که سال ششم از سنین حکمرانی خان بزرگ بود میر رفیع خان با غوای آقا محسن وکیل الرعا یا جمعی از اعراب عامری را گرد کرد مباحوس حکمرانی یزد پا از گلیم خود کشیده بار دکان توجه نمود خان بزرگ جمعی از سواران هنر مند با فقر ابر دفع او نامزد کرده و بار دکان نهادند و در آنجا دریافتند

۱- سهام السلطنه عرب از آن سلسله بود که در دوره قاجار بحکومت یزد منصوب

بود نخست مصطفی قلیخان و بعد از فوت او پسرش و بالاخره سالهای متمادی یزد زیر فشار

اعراب عامری بود *

که خان عامری با موسی بیک دها بادی تبانی کرده و اعراب اردکان نیز با آنها همدست شده اند تا چار خان بزرگ چاره را از این راه پیش بینی کرد که حادثه طغیان آنها را با زاد خان بنویسد چه در آن موقع تنها او بود که دم از کیهان خدائی میزد و با خان بزرگ دم از دوستی میزد و با آنکه میدانست خان از خاندان عنایت سلطانی است که سالها با افاغنه زد و خورد کرده میل نداشت اغبراری در میان باشد بجملار سول نزد آزاد خان رفت و محمدتقی خان هم بیافقرو نهاده عده زیادی از بها در آن آنجا را بجهز ساخته منتظر بود که کار چه صورت بخورد گریه اما میر رفیع خان میدان را خالی دیده بی مانعی وارد یزد شد و زمام حکومت را بدست گرفته تا چهل و پنجره و از دست نداد و در همان یکماه و نیم دست بکار تعمیرات زده جمعی را به بیکار گرفته قلعه و حصه ریز در آنکه از بیکار افاغنه همچون روزگار ایشان ویران شده بود مرمت کرد تا آنکه سپاهی بسر کردگی شهباز دلبلی از طرف آزاد خان بیزد گسیل شد و خان بزرگ هم با سواران بجهز خود متوجه یزد گردید میر رفیع خان چون چنین دید بتصور اینکه مردم یزد حکومت او را خواهان شده اند اکابر بلد را صلاح زد و اظهار نمود که آیا حکومت مرا که میهمان تازه واردم امضاء میگذارید یا نه؟ اگر طالبید قرار داد معاونت و کمک ببندید و اگر کراهت دارید و فردا ما را بچنگک خصم خواهید افکنند اکنون بگوئید تا برای خود بازگردیم مستمعین سکوت کردند باز گفت بازدم بر نیاروند چون سومین بار سخن را اعاده کرد ملاعلینقی که خدا بتکلم آمده پاسخ داد که صلاح کار سرکاری بر آن دیده میشود که راهیکه پیدموده اید با زیما نید تا مگر چشم زخمی ترسد و آب شر مساری از دیده ماروان نشود میر رفیع خان دانست که جای زیست نیست زیرا از دو سوسپاه رو کرده و در داخله هم آتش اهالی تیز است و نه جایستیز از اینرو رو بگر یز نهاد و چندان ستوران از اسب و قاطر و اسباب و بنه بدست اتباع خان افتاد که از غنائم جنگی پیشی

ویشی داشت و سواران آزاد خانی دست تاسف بهم میسودند که چرا چشم
 زخمی بعامری نرسیده و گوشمالی ندیده و بآن سرعت جارا خالی کرده
 حالی هر کسی از بی کار خود رفت و باز بجای خود دفر و نشست اما خان
 عامری پس از یکسال تجدید مطلع نموده مرتبه دیگر بالشکری فز و ندر رو
 بیزد آمد در سال ۱۱۶۷ اجل گریبان گیر میر شده با سپاه بسیار روانه
 شد و چنان در نظر داشت که شبیخون زده خان و همراهاش را غافلگیر نماید
 ولی بمقاد (الامید بر و الله بقدر) تمهید را یزدی تدبیر عامری را خنثی کرده
 شبانه راه برایشان کم گشته یکوقت خود را در اهرستان (یکفر سخی)
 در پناه سروهای آنجا دیدند و از ثاقبت کار اندیشیده خیر خود را در پناه
 بقعه خیر آباد دیده یکی را بقعه فرستاده تعلیم دادند که بزبان گبری آتش بطلبد
 چون آن مرد پشت در بقلعه بلهجه زردشتیان صدا زد و آتش طلبید اهل
 قلعه گمان کردند تنی از آتش پرستان خودشان نیاز با آتش دار یکی آتشی
 برگرفته پشت در آمد بمحض اینکه گوشه در باز شد سپاهیان فشار آورده
 خود را بدرون افکندند و قلعه را متصرف شدند شخص جدید اسلامی در
 آنجا بود که بخان بزرگ ارادت داشت هوای کار را فهمیده خود را
 بکنار کشید و از میان میاهو بدر زده چون باد صرصر بشهر آمده بکسر سراغ
 خان رفت و قضیه را باز گفت محمد تقی خان بی تامل خاصان خود را فرستاد
 شبانه گروهی از تفنگچیان و دلیران جمع شده با خود خان و برادر مهترش
 محمد مؤمن خان خود را بسر در دروازه رسانیده رؤسادر بالاخانه
 فرود آمدند و تفنگچیان را در اطرافها و برجهای اطراف جای دادند و
 چابک سواران از دروازه بیرون رفته دروازه را بستند بسی بریامد که
 سواران عامری رسیده خواستند دروازه را بکشایند هر چه کوشیدند
 نمری ندیدند ناچار بسنکر و معسکر خود باز گشتند و از سواران خان که
 در سنگرها قرار داشتند بی خبر بودند ناگاه دو دازدهانه تفنگهای سواران

با ققی بهوار رفت و شبانه جنگ در گرفت همینکه هوا اندکی روشن شد سه تن از سرکردگان سپاه مری هدف شدند و سواران با ققی جسدانیم مرده آنها را بر گرفته و بشهر نهادند همین که نظر خان بیکی از آنها افتاد دید میر رفیع خان است و هنوز مری دارد ولی مجال سخنی نشد و کارش تمام گشت سپاهیان هم چون خبر قتل او را در یافتند براه خود دشتا فته بدر رفتند و آنسال هم قضیه خاتمه یافت اما برادر میر رفیع خان محمد علیخان از خیال انتقام بیرون نشد و سال دیگرش که سنه ۱۱۶۹ بود پا در رکاب کرده دست از آستین انتقام بر آورده با لشکری جرار و بیزد نهاد و در قلعه ابرند آباد یکفر سنگی فرود آمده و رود او با نزول برف و باران شدید مصادف گردید چنان برفی که نظیرش در یزد کسی ندیده و نشنیده تا چهل روز با دو باران و برف و بوران مهلت نداد که پا از قلعه بیرون نهند مگر دو دفعه که عدو خود را بدر و ازه مال میر و سانیده بمجر داقتراب تیغ از قراب یزد میان بر آمده جمعی را کشته و جمعی را دستگیر کرده بقیه رو بفرار نهاد در قلعه متحصن میشدند تا در مرتبه سیم که رئیس عامریان خبر تلفات را یافت و از سرما و برف هم بستو آمده بود در و بخانه نهاد در راه قسم یاد کرد که دیگر پیرامون آنگونه هوسها نگردد و نکشت ولی پسری از میر رفیع خان باقی بود موسوم بخان جانخان بسن بیست و پنج او نیز یکبار هوای قصاص و کیفر بر سرش افتاد بر دی نکر دو در همان اوان بمرض آبله مبتلی گشته در گذشت و خاطر خوانین از این دشمنان خانگی آسوده گشت

اوضاع یزد بعد از شهر یار زندگی نژاد

رفقار محمد تقی خان و بستگان در دوره سلطنت کریم خان زند همواره با قدم حزم و احتیاط بود تا گرد کردورتی بر خاطر اولیای دولت ننشیند و از اینرو در آن دوره چندین خسارت متوجه یزد نشد و هر چه بود برای خان

بود مانند همانکه گفتیم بر اثر هدا یا و تحف و پیشکشهای شاهان بخان بی چیز شد و باز در حوادث دیگر جبر آن شده غنائمی بدستش آمد اما همین که سال ۱۱۹۳ فرارسید و طومار زندگي زند و کیل در هم پیچید باز یزد معروض حوادث شد زیرا پیوسته بین برادران و فرزندان کریمخان بر سر ریاست و سیاست جنگ و نزاع بود و از ملوک طوائف گذشته کار بهرج و مرج کشیده بود از این رو یزد عمل آمد و شد سپاهیان زندیان شده هر روز حادثه رخ میداد در همه حوادث خان و پسران و برادر و برادرزادگانش که در آن وقت شمار بسیاری بودند سپر بلا شده بنگهداری وطن و هموطنان میکوشیدند و نهایت مردانگی بر وز میدادند و روزی و زبر را در دست هموطنان میافزودند چنانکه در حادثه لشکر کشی علی نقی خان پسر صادق خان زند بر سر علیمراد خان و همچنین در واقعه هجوم جعفر خان زند بیزد بتحریرك محمد علی و لطفعلی خان نقدائی و مقاومت خوانین و جنگهای خونین که دنباله اش تا سال چهارم از حکومت خان بزرگ کشید کاملاً بزرگی و بزرگواری و بلند همتی او را ثابت میدارد و شرح هر يك از آن حوادث با آب و تاب بسیار در تاریخ جامع جعفری مذکور است و ما را میدان خامه برای آنمقدار جولان تنگ است و در اینجا همین قدر گفته میشود که حالت یزد بعد از کریمخان تا چندی بدبود و آرامش آن تا اندازه در اوایل سلطنت فتحعلی شاه بود که متأسفانه آنهم عاقبت بحوادثی انجامید که موجب شکست خاندان خان شد در حادثه عبدالرضا خان که تنقریب بان خواهم رسید

آثار مبارک و آثار یها

راجع بآثار مبارک که که از خاندان حضرت رسالت در یزد دوار شده و بعضی از آن بموجب آنچه از پیش گفته شد در نزد امیر مبارزالدین محمد مظفر و بعضی نزد خان بزرگ بوده سخن بسیار است و ما نمیدانیم تا چه اندازه موافق

حقیقت و تا چه حد افسانه یا مبالغه است همین قدر سیدانیم بعید بنظر میرسد که افسانه سخن باین درازی باشد بویژه آنکه طایفه آثار ری درین دطایفه بزرگی است از سادات صحیح النسب که امروزه معتبرین افراد آن سلسله حاج میرسیدعلی آثاری است و فرزندش میرزا محمدعلی آثاری زاده در طهران از معاریف است و او نسب از دوسو دارد از یکسوفرزند حاج میرسیدعلی آثاری و از یکسو دختر زاده آقا میرسید حسین میرزا (سلطان العلماء) است و سلطان العلماء از احفاد میرزا سلیمان است که بمجتهد مطلق مشهور بوده و در سلك علمای عصر فتحعلی شاه و در سلك مؤلفین کتبی که شاهزاده محمدولی میرزا واسطه بوده منسلك و خود سلطان العلماء هم در عصر ناصرالدین شاه درین تمام علمای و مجتهدین یزد متنفذ با لخصر بود و نا بغه عصر محملاطایفه آثار ری و آثاری زاده عنوانشان فقط بر اثر این آثار بوده و هست و خان بزرگ که خواهم دانست چه قدر و لو د بوده با بسیاری از سادات و علماء و بزرگان و نوایان یزد و صلت داشته و از آن جمله بسادات آثاری نکارنده با هر يك از سادات آثاری سخن از آثار گفت شرحی بیان کردند که بالاخره متفق علیهای همه اقوال این بوده و هست که چند تار از موی نبوی موجود است و بعضی از اشیاء دیگری هم که ذکر خواهد شد اگر سخنی گفته اند کمتر مدعی رؤیت بوده اند و چنین مینماید که اگر باشد همان تارهای موئی است که از سادات عریضی با میرمحمد رسید و بعدا باز بسادات عریضی برگشته و خان از ایشان گرفته و اخیرا بسادات آثاری رسیده و اکنون اگر در دست کسی باشد مایل بشهرت و اکتشاف آن نیست و قطعی است که اگر باشد واسطه اولیه که آنرا نیز دوار کرده همان امامزاده جعفر بوده که گفتیم نسبنامه خود را نیز در مطهره آب پنهان داشته بود و سادات عریضی هم منسوب با و هستند و از جمله منتسبین با ما مزاده جعفر که هم با خان بزرگ نسبت نزدیک داشته مرحوم آقا میرسیدعلی حایری است که هم او را خانی میگفتند و از فحول علماء بود و مردی خیرخواه و دانا بود

و در بعضی حوادث که شاید ذکر آن بشود اطفاء نار فتنه نمود و خود را چنانکه نزد ملت محبوب بوده در نزد دولت نیز محبوب ساخته و آن مرحوم چنانکه بخط فرزندش حایری زاده در نزد مؤلف موجود است و نقل از خط خود آن مرحوم شده به بیست و نه فاصله نسبتش با امام جعفر صادق (ع) میرسد و بعد از امام از مشاهیر اجدادش امام زاده جعفر در یزد و علی بن جعفر در قم بوده و با سید رکن الدین سابق الذکر نیز از یک سلسله بوده در جلد سوم از طریق الحقائق نیز مرحوم نایب الصدر شیرازی شرح داده از احوان و انساب آقا میر سید علی حایری نامبرده ذکر کرده (در صفحه ۲۳۲) و عنوان خانی هم بسبب انتساب بمحمد تقی خان است که جد مادری ایشان است یعنی یکی از دختران خان بزرگ بایدر حایری پیوند داشته (۱) باری سخن از آثار مبارکه بود که نگارنده وجود چند تار موی حضرت را در یزد احتمال میدهد ولی از سایر آثار که میرزا جعفر منشی نوشته نمیتوان اظهار علم و ظن و احتمال و یقینی کرد و آنها بدانگونه که در تاریخ جامع جعفری دیده ایم از اینقرار است ۱ - فردرکابی است از حضرت امیر (ع) ۲ - جفت رکابی منسوب بسیدالساجدین علی بن الحسین (ع) ۳ - سنگ قناعت منسوب بحضرت رسول (ص) با سنگریزه های چند ۴ - تکه از پیراهن حضرت زهرا که بافته دست خودشان بوده ۵ - تسبیحی از نواة خرماسنوب بصد یقه طاهره بایک سرمه دان کهنه ۶ - حقه ایست که مظروف موی حضرت رسول است این بود روایت و قول میرزا جعفر و المهدی علی الراوی شرح اینکه آن آثار چگونه بدست خان افتاده با گزارش شست شوی و طریقه نگهداری موی مبارک هم در همان تاریخ خطی جعفری درج است

۱ - مدفن حایری حجره سمت جنوب شرقی امام زاده جعفر است در یزد و تاریخ و قاتش

بر لوحه آن منقور است که از اثر فریده آقایی میباید است (اما میان) که

ذکر شان در قضیه مسجد جامع اشکاز و تذکره شعراء گذشت

وفات خان و ذکر ابنیه و آثار و اولاد و احفاد او

وفات محمد تقی خان در ششم شوال ۱۲۱۳ هجری در سن هشتاد و چهار بر اثر عارضه حبس البول واقع شده بیست و چهار پسر و شمار بسیاری دختر و دخترزاده و پسرزاده از او مخلف شده اسامی بعضی از اولاد و احفاد آنمرد حوم بمناسبت مقام حکومت و هنرهائی که از ایشان بظهور رسیده بدینگونه است

نخست سه پسر مهم خان حسا جی علی نقی خان و حاجی عبدالرحیم خان و زین العابدین خان که از حرم نخستین بوده اند و با صطلاح بزدمادرشان بی بی بوده در فصل جداگانه ذکر خواهد شد سپس شرح حال عبدالرضا خان که متصدی پارچه کارهای خوب و بد شد و از نوایغ اولاد خان بوده در مقام خود خواهد آمد بعد از آن بطور فهرست اسامی متصدیان حکومت و امورات دیگر از اولاد و احفاد آنمرد حوم بدین ترتیب است ۱ - نلی اکبر خان فرزند محمد تقی خان ۲ - حاج علی عسکر خان جد غلامحسین خان عسکری کامران ۳ - محمد حسینخان ۴ - نصرالله خان فرزند محمد حسنخان ۵ - احمدخان ۶ - محمد علیخان ۷ - محمد اسمعیل خان ۸ - میرزا مهدیخان ۹ - ابوالهادی خان ۱۰ - عبدالعلی خان ۱۱ - محمد صادق خان ۱۲ - میرزا محمد خان ملا باشی ۱۳ - ابوطالبخان ۱۴ - محسنخان ۱۵ - هاشمخان هر يك از این پانزده نفر حکومتهائی انجام داده و هنرهائی از ایشان بروز کرده که در جامع جعفری مذکور است و ما را بحال تکرار آنها نیست بطور کلی اشراف امروزه بزداغلب با خاندان خان بزرك منسوبند مانند دو سلسله از او ابان بز دو طایفه اکرمی هر سه برادر (سید محمد، سید علی، سید حسین) و جمعی دیگر از اکابر که بحال شرح و تفصیل نیست

اما ابنیه و آثار خان بزرك - بر سر هم قسمت مهمی از جاهای تاریخی

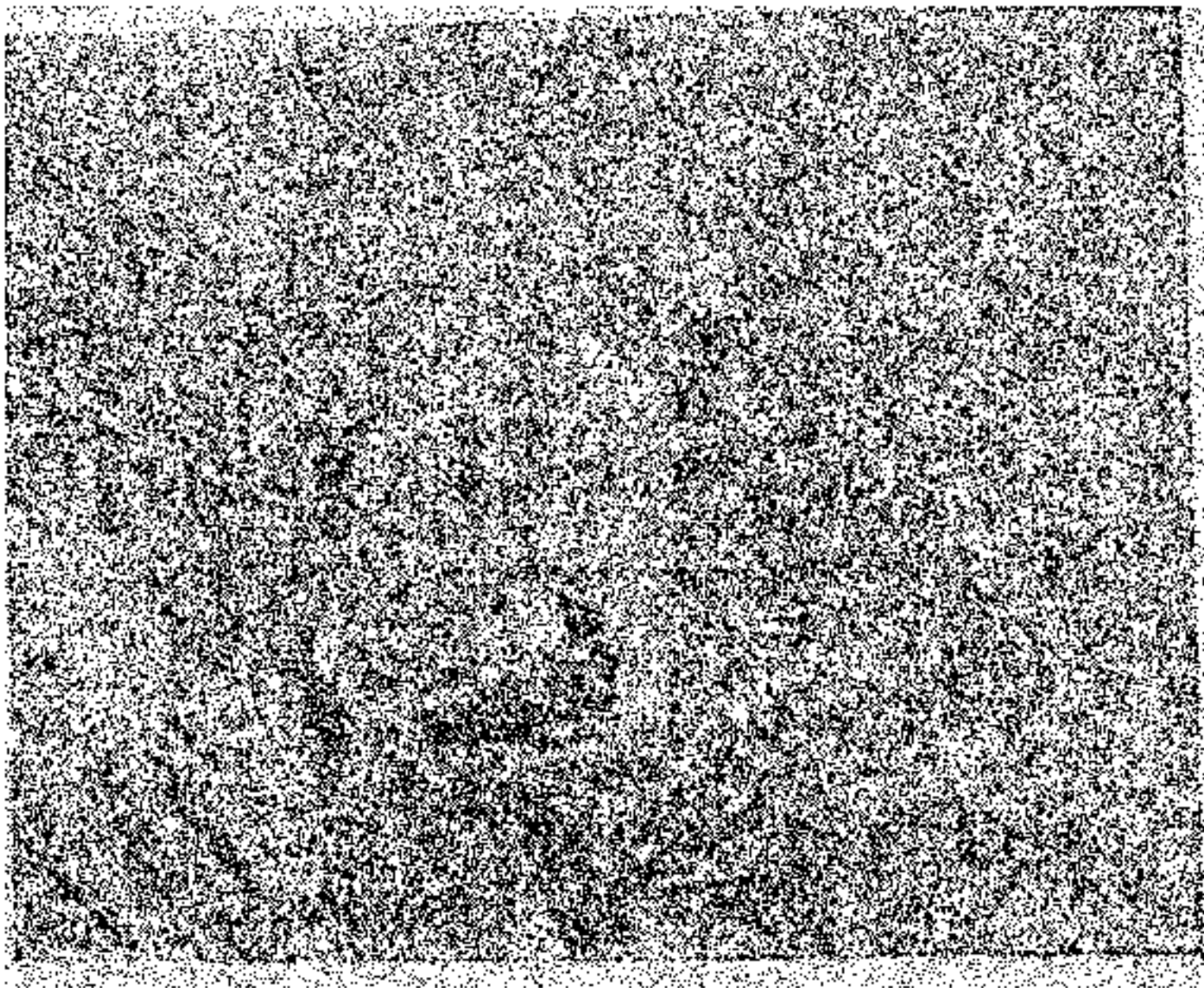
و تفریحی و آثار مفیده که امروزه در بزرگوار و مورد استفاده است در
 کر و اقدامات خان بزرگست و باید گفت توفیق و تأییدی که بر سر زبانها
 میگذرد جز این نیست که بکتن بتوانند در یکشهر اینهمه آثار و ابنیه و قنوات
 و موقوفات قرار دهند تنها قنات دولت آباد که خان بزرگوار و آن ساخته در
 زمان حاضر خدمت شایانی با اهل بزرگوار انجام میدهد و فرسخ دیناله این قنات
 است و بدستور خودش جاری شده و با کنون مهمترین قنوات است که راستی
 بدون قنات دولت آباد زندگی بر اهل بزرگوار است در مسیر این قنات
 چنانکه محسوس است باغ دولت آباد بهترین باغهاست استیل عمارتین مخصوص
 است و مهم سردر این باغ بشهادت مستشرقین و ایرانیان مطلع از روی استیل
 ابنیه ساسانی بنا شده و از نقشه طاق کسری اقتباس شده گفتگو در کوچکی
 و بزرگی نیست که بگوئیم طرف نسبت نیست بلکه گفتگو در هندسه آن است
 سنگهای مرمر بسیار در عمارت پائین و حوضخانه بکار رفته که همه را از معدن
 مراغه تبریز آورده اند و حمل آن تنها دلیل بر قدرت و اقتدار و موفقیت
 خان است زیرا چنانکه اشاره شد آنروز معدن توران پشت بزرگوار مکشوف
 و مورد استفاده نبوده خمس قنات دولت آباد که چهار صد و شانزده جره
 است وقف بر باغ نامبرده است و اگر چه تمام قنات بموجب وقفنامه مفصلی که
 در کتاب تاریخ جعفری درج است وقف بر اولاد و احفاد خان و بعضی
 مصارف متفرقه است ولی تعمیر باغ را بر سایر امور مقدم شمرده عمارتین هم
 در بیرون باغ ساخته بوده است بنام [بهشت آئین] که آئینه بهشت برین بوده
 ولی نظر باینکه محلی برای مرمت نداشته از بین رفته و امروز خرابه و بایر است

میدان و مدرسه خان و قیصریه

میدان خان که دارای آب نائی است نسبت بزرگ و در بحبوحه شهر
 واقع است باد کاین آن و قیصریه که در جوار میدانست با مدرسه خان تماماً

از بناهای محمدتقی خان است و در عهد خود چشم و چراغ یزد بوده (هم اکنون از برکت و جو دفرمانداری چون آقای قیاسی (زین العابدین) زینت‌های تازه بخود گرفته است) هنوز هم بر رونق خود باقیست مدرسه خان دو مدرسه است سمت کوچک آنرا خان بزرگ ساخته و طرف بزرگ را فرزندان کبر و ارشدش حاج علینقی خان بنا کرده

موقوفات این دو مدرسه هشت فقره از رقبات و مستقلات آن مرحوم است که یکی از احفاد وی قلمداد کرده بدین قرار ۱- تمام قیصریه که مجاذی مدرسه است ۲- بازار چیت سازی که پشت قیصریه است ۳- بعضی دکانهای



مدرسه خان طرف بزرگ ساخته علینقی خان

اطراف میدان خان ۴- یکشبان روز مجری المیاء قنات شمس آباد ۵- یکشبان روز از قنات گردفرا مرز (کنلا مرز) ۶- یکشبان روز از قنات مریم آباد ۷- یکشبان روز قنات مشهور باب جدید که در هر دو مدرسه هم جاریست ۸- تمام قنات طهره که در این زمان یکشبان روزش بیشتر باقی نمانده و آن هم بسبب بایر بودنش بحکم علمای آن عصر بفروش رسیده ۹- یکشبان

روز قنات ابر و مبار که ۱۰ - اراضی و میاه خیارق [ولی دو فقره اخیر
با یراست]

آخرین اثر خیری که از خان بزرگ بریاست عمارت جنت آباد در سمت شمال
شهر نزدیک دروازه سید گل سرخ با آب انبار و غیره که برای زوار خراسان
ساخته است

میدان شاه هم چنانکه اشاره شد از بناهای خان بزرگست مگر قسمت
پائین آن که حاج علینقی خان ساخته است

(حالت یزد و خوانین در دوره قاجاریه)

از پیش دانسته شد که دولت قاجاریه را محمد حسن خان طرح ریخت
ولی نتیجه نبرده بتیغ انتقام زندیان کشته شد و آقا محمد خان خواجه سالها
در شیراز توقیف و حبس نظر بود در محضر کریمخان حاضر میشد ولی آزاد
نبود تا آنکه زند و کیل علیل شد و محمد خان از شیراز بیرون تاخت و بالاخره
بسلطنت رسید در آغاز سلطنت از خاندان خان بزرگ اظهار خرسندی و
قدردانی کرد و بالعکس از کرمان ناخشنود بود زیرا امور کرمان ایجاد
مشکلات زیاد کرده بوده و آقا محمد خان آنرا از نظر انداخته و سیرده بود
کسی پیرامون آبادی و مرمت آن نگردد چون یکسال از سلطنت آقا محمد
خان گذشت اندکی خشمش فرو نشست و اهالی هم از هرج و مرج خسته شده
بودند و بدامن محمد تقی خان یزدی چنگ زدند و خان قدم اصلاح پیش
نهاده با آن تقریبی که داشت عریضه بمحمد خان نگاشت و از جانب کرمانیان
یوزش خواسته عنو طلبید و مقبول افتاد و رتق و فتق آن بخودش و اگذار
شد و خان هم فرزند ارشد واکر خود را بدانجا فرستاد

حاج علینقی خان

چنانکه گفته شد خانرا سه پسر از حرم اولیه بود که هر سه چشم و چراغ

خانواده بودند خصوصاً حاج علینقی خان و حاجی عبدالرحیم خان اما حاجی علینقی خان در اواخر سلطنت زند و کیل بهجج خانه خدا مشرف شد و بقدری مجلل حرکت کرد که در حجاز و عراق بعینقی شاه مشهور شد و چون هنوز اثری از ملوک طوایف در ایران بود او را مهمترین ملوک شناخته در همه جا بنعت ومدحش میپرداختند و در آن سفر روش او بر جلالت و نبالت خانواده خان بیفزود و خان هم از او خشنود بود

در سال ۱۲۱۰ حاجی علینقی خان بحکومت کرمان رفت و در اندک زمان حصار دارالامان را که از هجوم افغانه و زندیان ویران شده بود تعمیر نمود و صورت مدینت آنجا را به از نخست درست کرده متواریان و مهاجران را که از ده هزار تن فزون بودند بمیهن باز آورد و در آغاز ورود در قضیه تان زهر چشمی از چند نانو گرفت و آنها بجوی افتاد زیرا نان بنرخ جان شده بود و مسبب آن نانویانی بودند که نوا یای غیر صالحه شان بینواریان را بی نان کرده بود سرمایه داشتند و چیزی نزد حکام مایه می گذاشتند و نانرا بهر قیمت میخواستند میفروختند خواستند حاجی علینقی خان را هم برشوه با خود همراه کنند ولی او بیدار کار بوده در آغاز دم نرمی بآنها داد و در انجام بتنور گرمشان بست و رونق بازار برطیل شکست از پر دلی و جسارت او حکایتها در السنه و افواه است که خالی از شگفتی نیست مانند اینکه وقتی در طهران در موقع ورود بدربار یکی از مقربان سلطان نسبت با و مراتب ادب و احترام را منظور نداشته و او در همانجا درازش کرده و آنقدر زده که صدای داد و فریاد بگوش شاه قاجار خورده و از او سؤال کرده چرا چنین کردی؟ عرض کرده است مراسم ادب بجای نیامورد و نوگرمقرب و محترمی مانند من حق دارد یکی از زیردستان خود را تنبیه کند و نیز گفته اند که در طهران هنگام سواری هفت یدک با ساز و برگ مرصع همراهش میکشیدند و شاه هم پیش از هفت یدک همراه نداشته و از

او پرسیده که چنین شنیده‌ام جواب مثبت داده و گفته است جلال نوکر
مزید بر جلال آقا است منکه قدرت و استطاعت دارم چرا نکنم؟

مجملاً در سال ۱۲۱۴ رقم حکومت یزد بعنوان نواب علینقی خان از دربار
فتحعلی شاه فرستاده شد از آغاز فرمانداری خود دست بحضرفنات و ساختن
عمارات زده نخست فنات همت آبا در ارران ساخت و قریه را محصور نمود
بحصار ی محکم و در درون حصار بنائی عالی سازد ادبرای آمد و شد خود
و اتباع خود و ولی عمرش و فائز کرد که آنرا بیایان برساند و از غایت عظمت هم
مقتدر دیگری پیدا نشد که آنرا با تمام برساند گویند در نظر او بوده است
که شهری تازه بسازد زیرا ربع فرسنگ دنباله حصار آنست ورنجها و خرجهها
متحمل شد برای هموار کردن تلها ی ریک در یزد هم عمارات بسیار ساخته
که از آن جمله است دیوانخانه و اندرون و واصطبل مفصل با چند دست دولترای
عالی که هنوز بخش مهمی از آن در دست ورثه آن مرحوم است تنها باغ
حاجی علینقی خان که در تفت است شاهد حسن سلیقه و علو همت اوست در
عمره دهندو مجملاد را و اواخر ایام بمرض استسقا دچار شد و چون مرض او مزمن
گشت فتحعلی شاه فرمان داد که برای معالجه بطهران رود و رفت ولی سودمند
نیفتاد و تقدیر آسمانی بر تدبیر پزشکان خاقانی چیره شده در هفتم ذیحجه سال
۱۲۱۹ که شش سال بعد از وفات پدرش بود جها نرا بدرود نمود و اولادی
از او نماند

اما موقوفات مدرسه خان طرف بزرگ که گفتیم ساخته دست حاجی
علینقی خان است بطوریکه متولی آن اوقاف زین العابدین خان صورت داده
۱- یکطاق آب طهره است - ۲- بازارچه کفاشی قدیم که بازار کاشی گری
مشهور است (سی دکان) - ۳- کاروانسرای لر دبا جور دی (یکدرب دکان)
۴- پنج دکان میدان خان از طرف غربی از هر یک شش سهم از نه سهم
۵- آب مریم آباد و یعقوبی از هر دوسی و نه جره

حاجی عبدالرحیمخان

چنانکه ذکر شد دو مین پسر محترم خان که از زن بی بی داشت حاجی عبدالرحیم خان بود و بعد از برادرش بفرمانداری یزد در سیده مقام مهمی احرار از کرد در اهمیت مقام او گذشته از اینکه از پسران اصیل خان بود و صلتش هم با طایفه زندیه مزید اعتبار او شمرده میشد زیرا او داماد و پسر مراد خان زند بود و او از ارکان سلطنت زندیه بود و ذکرش در تواریخ موجود حاجی عبدالرحیم خان شخصاً هم مرد شجاع هنرمند بوده و مدتی حکومت کرمان کرده در موقع حمله لطفعلی خان زند بکرمان هنرها ثنی نشان داد و نیز در هجوم زکیخان که با چهل هزار سوار رو بیزد کرد تنها حاجی عبدالرحیم خان بود که بفرمان پدرش با وی مقاومت کرد و او را شکست داد: مدتی حاجی عبدالرحیم خان در طهران مقیم در بار فتحعلی شاه بود و در حقیقت بعنوان گرویی او را نگاه داشته چنان می پنداشت که خان و پسرانش سر سلطنت دارند: با اینکه فرمانداری یزد مدتش برای حاج عبدالرحیمخان کوتاه بوده مع هذا با همت بلند قنوات و ابنیه و آثار بسیار بنا نموده شاید شماره قنواتی که او احداث کرده از شماره قنوات همه خوانین حتی خان بزرگ بیشتر باشد و قنات و دو چشمه از مستحادثات اوست که چهار قناتش بنام رحیم آباد است و اسامی آنها بدینگونه است

- ۱- رحیم آباد جنب شهر است که آبش در خود یزد جاریست و نصف آن وقف عام است ۲- رحیم آباد بافق ۳- رحیم آباد علیا در بها با د ۴- رحیم آباد سفلی
- ۵- باقر آباد بافق بنام پسرش ۶- محمد آباد بافق ۷ طاهر آباد بها با د ۸ مهر آباد

آنهم در بها با د و چشمه هم در نوق رفسنجان و همه آنها مورد استفاده و دایر است و وقفه تش با یرتولیت اوقاف خان هم بنا براینکه با رشد اولاد ذکور تعلق داشت یعنی از این سه پسر تعلق گرفت بحاج عبدالرحیمخان زیرا دوبرادر دیگرش

از اولاد ذکور محروم بودند باین واسطه اقبالش یا وری کرده تا این زمان آن تولیت مهم با اولاد و احفاد وی رسیده است که از آنهاست محمد صادق خان رحیمی و چهار برادر دیگرش فرزندان محمد حسینخان پور محمد تقی خان پسر محمد صادق خان فرزند حاج عبدالرحیمخان: بازار خان که بهترین بازارهای وسیع یزد است و از مستحدثات محمدخان والی است مدرسه که در آن بازار است از مستحدثات حاج عبدالرحیم خان است و دوشبان روز آب رحیم آباد یزد وقف است بر آن مدرسه

آنچه ناگفته ماند اینست که موجبات عزل از فرمانداری یزد را خودش برای خود فراهم کرد بدین قسم که مأمورین دولت برای بقایای مالیات یزد آمدند و او مساعدتی نکرد و از مرکز احضارش نمودند اعتنا نکردند بدفع الوقت گذرانیدند تا آنکه ابراهیمخان حاکم کرمان آمد عبور کند اندیشه کرد که شاید بخواند او را جلب نماید و پیش از ورود وی رهسپار بمرکز شد و فوری به توقیف مجرد موقوف شد و این حبس تا دیرگاهی بطول انجامید و شجاع السلطنه بیزد آمد با پیشکاری میرزا موسی و محمدزمان و بعد از چندی آنها هم معزول شدند و نوبت فرمانداری بمحمدولی میرزا پسر فتحعلی شاه رسید در آن موقع مورد عفو ملوکانه شده بیزد آمد و حاشیه نشین بزم حکومت شد و پیدا است بر او و برادرانش چه قدر ناگوار بود که محکوم و محذود باشند و شرح رفتار شاهزاده در یزد و حادثه عبدالرضاخان در شرف ذکر است خاتمه حال و حیات حاج عبدالرحیمخان در سال ۱۲۳۷ بود که در یزد دجنادته و بای عمومی درگذشت و دو پسرش هم در آنجا دته هائله جام اجل نوشیدند

زین العابدینخان

بملاذکر شد که سوهین پسر مشار با لپنان خان بزرگ زین العابدین خان

بود با اینکه کوچکتر از حاج عبدالرحیمخان بود پیش از او بحکومت رسید
 زیرا در موقع وفات حاج علینقی خان حاج عبدالرحیم خان در طهران
 بود و بدانگونه که ذکر شد تقریباً حبس نظر بود چه در بار فتحعلی شاه از او
 اندیشه داشته نظر موافقی نداشتند این بود که رقم حکومت بنام او صادر
 شد ولی اجازه نیافت که بیزد آید بلکه مأمور شد زمام امور را برادر
 کهنتر گذارد از این روزین العابدین خان بعنوان نیابت از او فرماندار
 یزد شد و چون برادرش درگذشت خودش پروانه بازگشت بمیهن یافت
 و مستقلاً زمام را بدست گرفت مقصود بیان حال زین العابدین خان بود
 که او نیز سالی چند در یزد حکومت کرده و ابنیه هم در همان سنین معدوده
 دست زده و بر سر هم مردم از حکومت وی راضی بوده اند اما مردی عصبی
 مزاج بوده چند آنکه در بر دباری خیلی کامل و در خشم هم بمنتهای درجه
 شدت و مفاد (اتقوا من غضب الحلیم) کاملاً در او پدیدار بوده حتی جانرا
 عاقبت بر سر این خصلت نهاده چنین مینویسند که در بحبوحه زمامداری خود
 بر مقصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده و بچوبکاری پرداخته بالاخره
 عصبانیت او بجائی کشیده که در وسط چوبکاری سگته کرده (له مؤلفه)
 آتش خشم اگر بردل و جان افروزد آب حلم از تری جان و دلت را سوزد

یزد و شاهزاده محمد ولیمیرزا

در سال ۱۲۳۶ شاهزاده قاجار محمدولی میرزا پس از آنکه چندی
 در خراسان حکومت کرده و معزول شده و مدتی خانه نشین بوده بالاخره
 بحکومت یزد منصوب شد و در همان موقع حرکت شاه بخراسان بود که او
 متوجه یزد گردید میرزا جعفر منشی بعد از این مقدمات شرحی از اسامی کتب
 و مؤلفین با مترجمین آنها ذکر نموده که در حکومت محمدولی میرزا میزیسته اند
 و علمائی را نام برده مانند آقا سید احمد اردکانی، آقا سید ابوالحسن فیروز

آبادی، میرزا سلیمان مجتهد (جد آقا میر سید حسین میرزا) میرزا علینقی
 امام (نیای نگارنده) و چند نفر دیگر را شرح داده که از طرف شاهزاده
 موظف شده اند برای تألیف و ترجمه کتبی در فقه و اخبار و ادعیه و اخلاق و
 آداب و عبادات آنگاه منشی میگردا زد بد کرا بنیه و عمارات وی از جمله مدرسه
 شاهزاده در بازار نو که در سال ۱۲۴۰ ساخته صورت و قفنامه آنرا هم در
 کتاب خود آورده با ماده تاریخش که این فرد است (محمد ولی میرزا پور شه
 بود بانی این همایون بنا) که اکنون مریضخانه پهلوی است و هم چنین رباط
 علی آباد مهریز و رباط ساغند و رباط د ه شیر و مدرسه بافق در کنار مسجد
 جامع و نیز مسجد جنب دیوانخانه یزد و مسجدی که مادرش مهد علیا در
 جوار کاروانسرای خان ساخته

زهی اعجوبه خلقت

اغلب مورخین نوشته اند در سال ۱۲۳۷ در حکومت محمد ولی میرزا
 در قصبه بافق اعجوبه خلقتی سر از در بچه و جو د بر کشید که دارای دوسر
 و چهار دست و دو پای و یک آت مردی و یک تقبه مخرج بود و شعراء شعرها در
 وصف آن سرودند و تاریخ آنرا (اعجوبه خلقت) استخراج نمودند چنانکه
 در تاریخ و صاف پس از شرح کشف از اشعار قضائی میگوید تاریخ آنرا
 چنین سرود

رقمزد بر ورق کلک قضائی بتاریخش - زهی اعجوبه خلقت :

مهمترین حادثه یزد در حکومت محمد ولی میرزا

نواب عبد الرضا خان، محمد قاسم خان گرجی

در مقدمه باید دانست که بعد از سه پسر خان بزرگ که ذکرشان گذشت
 هنرمندترین فرزندان او عبد الرضا خان بود که امیر مؤید لقب داشت